###### 28

###### azad

###### دانشگاه آزاد اسلامي

######  واحد تهران مرکز

**موضوع:**

**زندگينامه کوروش، نبردها و وقایع ایران در زمان سلطنت او**

**استاد راهنما:**

**دانشجو:**

کودکی و نوجوانی

شبی مهتابی و پرستاره بود ، او در میان چادرهای بر افراشته در دشت قدم می زد ، احساس غریبی داشت ، بسیار اندیشناک بود ، نه بخاطر جنگ فراروی فردا ، از این میدانها سخت تر را نیز گذرانده بود ، خیالش از نیروهایش نیز راحت بود و می دانست آنها بسیار با دقت مواظب شبیخون احتمالی دشمن هستند. از کنار نگهبانان محافظ شب عبور کرد و از محل نگهداری اسبها گذشت و به آرامی ازاردوگاه نیروها و نگهبانان فاصله گرفت.

در دشت پر از ستاره قدم می زد و تا بیکرانها را نظاره گر بود ، به دنبال گوشه ای بود تا بنشیند و با آسودگی بیاندیشد ، به آنچه که گذشته است.می خواست پس از سالها خستگی بر گذشته خود مروری کند ، حس عجیبی او را به اینکار وا می داشت ، با خودش می گفت ، چرا این شب ؟

روحش آرام نداشت ، می خواست فکر کند و به گذشته های دور نظر بیافکند شاید خستگی دوران را از تن خسته اش بدور سازد.در همین افکار غوطه ور بود که ناگهان فرا روی خود درختی تنومند دید. گویا تازه به عالم واقعیت برگشته و نمی دانست چه زمانی است که در افکار خود است ، درخت بر روی تپه ای مشرف به دشتی بود که لشگر او در آن دشت بیتوته کرده است. به پشت سر خودش نگاه کرد ، از چادرهای لشگرش دور شده بود و از فاصله دور به آتش میان چادرهای لشگرش خیره گشت. آرام به درخت تکیه داد ، و تازه خستگی را در خود احساس کرد . بر روی زمین نشست و شروع به مرور گذشته کرد ، ذهنش نا خود آگاه به سمت گذشته حرکت می کرد ، مایل به مقاومت در برابر اینگونه افکار نبود ، می خواست به گذشته بیاندیشد.

از هارپاگ سردار مادی و دوست خوبش شنیده بود که قوم او هخامنش از نواحی کوهستانی پارسوا به دشت سوزیان سرازیر شده و با قومهای کاسی و انزانی در آمیختند. قوم او بقدری از نظر فرهنگی و صلابت فکری نسبت به دو قوم دیگر برتری داشت که به آرامی آنها را در خود حل کرده و در نهایت آرامش در کنار آنها به زندگی پرداختند.

سپاهیان پارسوا و انزان در هلولیته به جنگ با سناخریب پادشاه بزرگ آشور رفتند و در آن جنگ جد بزرگ او هخامنش رهبری این اقوام را در این جنگ عهده دار بود و از آن روزگار به آنها لقب قوم هخامنش داده شد. پس از هخامنش " چا ایش پیش " پادشاه گردید و همه از او فرمان می گرفتند و در شهر " آنشان " که شهری باستانی در " انزان" بود و در شمال غربی شوش قرار داشت ، فروانروایی کرد.

پس از او دو پسرش "آریارامن" و" کوروش اول" سرزمین را با توافق به دو قسمت تقسیم کرده و اقوام ساکن در آن دو ناحیه که یکی به نام پارس و دیگری آنشان بود را رهبری می کردند. از آریارامن لوح هایی باقی مانده که هم اکنون در خزانه او نگهداری می شود ، با خطی میخی و نوشتاری که قدرت و استواری از آن هویدا است. می خواهد ار این نوشتار در نوشته های خود استفاده کند . هر وقت این نوشته را می خواند قدرت می گیرد و ترس از او دور می شود.

در دوران این دو پادشاه مادها بر سرزمین آنها چیره گشتند و چون نیرویی بسیار قوی بودند ، آریا رامن و کوروش اول برای حفظ قوم های خود با آنها از در دوستی بر آمده و حاضر به خراجگزاری مادها گشتند هر چند برای قوم آزاد اندیش آنها امری بسیار سنگین بوده است و او با شناخت از روحیه مردمانش به سختی آن روزگاران کاملاً آگاه است.